

تو خود چه آیتی

معرفی شرح دیوان منسوب به حضرت امام علی(ع)



محمود شاهرخی

برجای مانده، گوی سبقت را ربهده و بر همه پیشی گرفته است. سخن او دریایی است ناپیدا کرانه که هیچ سخنوری با آن امام برابری نمی کند.

کتاب شریف و گرانقدر نهج البلاغه، گذشته از محتوا و درونمایه آن که همه حکمت و معرفت است، از نظر شیوایی و زیبایی، بعد از قرآن کریم بر سخن همه سخنوران رجحان دارد، این کتاب منتخب و مختاری است از خطابه‌ها و نامه‌ها و کلمات آن بزرگوار.

همچنان که از آن حضرت، سخنان منثور و مسجع نقل شده، سخنان منظوم و شعر نیز از آن نادره دوران برجای مانده که در مطایری کتب مسطور است؛ از جمله دیوانی است که آن را بدان امام منسوب می دارند.

تردیدی نیست که هرآنچه در این دیوان آمده نمی تواند جملگی از آن حضرت باشد و قطعاً از آثار دیگران نیز در آن راه یافته و برخی

حضرت امام علی بن ابی طالب(علیه السلام) آن انسان کامل و آن اعجوبه خلقت، مظهر کمال و مجمع جمیع صفات عالیه بود. در وجود مقدس او آن قدر صفات متضاد جمع آمده که اهل نظر و دیده وران را دچار حیرت و شگفتی کرده است. در میان جمیع بزرگان و ناموران عالم، بعد از پیامبر عظیم الشان اسلام، جهان آفرینش، انسانی به کمال و عظمت او به خود ندیده است. علی، در دانش سرآمد، در دلیری بی همتا، در دادگری بی نظیر، در زهد و تقوا بی بدیل، در سخنوری یگانه و در بسیاری از فضائل بی همانند بود.

یکی از جلوه‌های خیره‌کننده شخصیت آن امام، فصاحت و بلاغت اوست که این امر زبانزد جمیع محققان از اهل ادب است.

مرحوم سیدرضی در مقدمه نهج البلاغه گوید:

«آن حضرت، یگانه کسی است که به منتهای درجه فصاحت و بلاغت رسیده و از همه گذشتگان و پیشینیان که از آنان سخنانی

● قاضی میبیدی شارح دیوان منسوب به امیرالمؤمنین (ع):
«هرچند به یقین معلوم نیست که این بحر از خاشاک شعر غیرصافی است، اگر يك بيت شعر اوست مرا در دنیا و عقبی کافی است»

عرض می‌کنم که مقصود اکفاء و آقران من از تصدی قضا، اکتساب مال و اکتساب جاه است و مرا اهتمام به هیچ يك از این دو نیست و خدا آگاه است.

منم که گوشه میخانه خانقاه من است
دعای پیر مغان ورد صبحگاه من است
از آن زمان که بر این آستان نهادم روی
فراز مسند خورشید جایگاه من است
و اعراض من از اکتساب مال برای آن است که بنیاد معیشت من بر زراعت است و به نان خشک که از آن حاصل می‌کنم مرا قناعت است و اگر خواهم که غیر زراعت چیزی به دست آرم با یکی از این دو طریق میسر است؛ اول طمع بر خدام آفتاب احرام حضرت پادشاه که ملاذ و معاذ هفت کشور است؛ به ظاهر آن است که چون مرا این طمع پیدا شود، در نظر اهل بصیرت ذلیل نمایم و بر طبع ارکان دولت ثقیل آیم و دل من بر مدلت کشیدن، و بر طبع مردم ثقیل آمدن رضا نمی‌دهد.

بزرگی می‌گفت که قاضی یدالله بیضاوی (رحمه‌الله تعالی) چون از تألیف انوار التنزیل و اسرار التأویل فارغ شد به جانب تبریز توجه فرمود و می‌خواست که تفسیر را به عرض سلطان رساند و از او وجه معیشت خود التماس نماید، در راه به نظنز عبور کرد و به خدمت حضرت شیخ نورالدین عبدالصمد (قدس سره) فائز شد و شیخ به مکاشفه دریافت که نیت قاضی چیست فرمود: «ایک نعبد و ایک نستعین» را چگونه تفسیر فرمودی؟ قاضی گفت: «تورا می‌پرستم و از تو یاری می‌خواهم و بس»، شیخ فرمود: پس کجا می‌روی؟ و قاضی از نظنز مراجعت نمود.

چنان که اشارت رفت، قاضی را جز تألیفات و تصنیفات متعدّد، شرحی است بر دیوان منسوب به امام علی که سخت مورد توجه و عنایت اهل فضل واقع شده است.
او این شرح را با هفت فاتحه در اسرار سلوک الی الله و سخنان ارباب معرفت و فضائل مناقب امیرالمؤمنین آغاز کرده است بدین ترتیب:

- فاتحه اول. در بیان راه است که سلوک اصفیاست.
- فاتحه ثانیه در ذات باری تعالی.
- فاتحه ثالثه در اسماء و صفات.
- فاتحه رابعه در انسان کبیر.
- فاتحه خامسه در انسان صغیر.
- فاتحه سادسه در نبوت و ولایت.

فاتحه سابعه در فضائل مرتضی بر وفق حدیث و قرآن.
او این دیوان را که براساس حروف الفبا از حرف الف تا یا تنظیم شده به صورتی دلپذیر و بدیع ترجمه و شرح کرده، بدین ترتیب که اول شعر را نقل می‌کند و سپس به تجزیه و ترکیب لغات می‌پردازد، آنگاه معنی را می‌آورد و سرانجام معنی و مضمون کلی بیت را با يك رباعی سروده خود به پایان می‌برد.

قاضی، دیباجه کتاب را بدین نمط آغاز کرده است:
«سپاس سعادت اسانس و شکر عبادت لباس، معبودی را که اعلام نبوت و ولایت در میدان فتوت و هدایت برافراشت.»
وی پس از بیان مقدمه، مطالبی در فضیلت و ستایش علم آورده

از اشعار دخیل است.

این دیوان را یکی از علمای نامور و حکمای عالی مقدار سده نهم هجری؛ یعنی قاضی میرحسین بن معین الدین میبیدی-متوفی به سال ۹۱۰ یا ۹۱۱- شرح و ترجمه کرده که سخت در خور تحسین و ستایش است.

پدر قاضی میرحسین، معین الدین از علمای یزد و صاحب کتاب مواهب الهی در تاریخ آل مظفر است، او در اوائل جوانی از موطن خود- یزد- به شیراز عزیمت کرد و در آن شهر به محضر درس علامه جلال الدین دوانی حضور یافت و به کسب دانش و معرفت پرداخت و در رشته‌های مختلف علوم، خاصه حکمت و هیات و منطق، مهارت حاصل کرد. او به دو زبان عربی و فارسی شعر می‌سرود و منطقی تخلص می‌کرد.

قاضی را تألیفات و تصنیفات بسیار است، از جمله شرح بر هدایه اثیری، شرح کافی، حاشیه بر طوابع در کلام، حاشیه بر شمسیه در منطق، حاشیه تحریر اقلیدس خواجه نصیر، شرح گلشن راز شبستری، جام گیتی نما به فارسی در حکمت، و دیوان شعر و معما و غیر آن و شرح دیوان منسوب به امام علی (علیه السلام) که از این پس به شرح آن خواهیم پرداخت.
قاضی، ارادتی خاص و مالا کلام به امام عارفان و پیشوای پرهیزکاران؛ علی (علیه السلام) دارد، صاحب الذریعه او را شیعه می‌داند و به بحث درباره تشیع او پرداخته و به سه بیت شعر عربی از وی استناد می‌کند و می‌گوید این ابیات دلالت صریح بر تشیع او دارد. و آن ابیات چنین است:

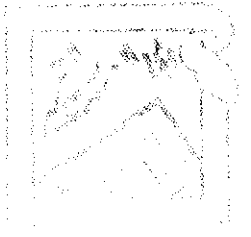
ان النبی محمداً و وصیه
و ابنتیه و ابنته البتول الطاهره
اهل العباء و اننی بولانهم
ارجو السلامة و النجافی الاخره
واری محبة من یقول بفضلهم
سبباً یجیرمن السبیل الجائره

بی‌مناسبت نیست در اینجا از باب نمونه، بیتی چند از شعر و يك رباعی و چند عبارت از مکتوب او را که به یکی از سلاطین نوشته و حاکی از عزت نفس و مناعت اوست بیاوریم. او در این نامه از پذیرش شغل قضا عذر خواسته و از قبول آن امتناع ورزیده است.

اینک غزلی از او:

رفتیم و دل ملازم آن آستان بماند
چون مرغ پرشکسته در آن آشیان بماند
افروختیم شمع محبت هزار بار
از آتش فراق که در استخوان بماند
گردون به سینه داغ تو دارد ز روی مهر
اینک ببین که ماه زداغش نشان بماند
هرکس به روی، بار دهد آب دیده را
جز «منطقی» که دیده او خونفشان بماند
و یک رباعی از او:

من خود چه کسم که در شماری باشم
یا در صف اهل دل، سواری باشم
مقصود همین است که در شأن علی
گویم سخنی چند و به کاری باشم
اما مکتوب او؛ در طلحه آن با بیتی از خواجه شیراز؛ حافظ و تصرفی اندک در آن، نامه را آغاز می‌کند بدین سان:
دیری است که آن ماه پیامی نفرستاد
نشوشت کلامی و سلامی نفرستاد



و به ابیاتی از خود امام تمثل جسته، آنگاه گوید: «باب مدینه علم و میزان حکمت علی است.» سپس در نعمت و منقبت آن امام آورده: «حضرت امیرالمؤمنین، یعسوب الواصلین، مطلوب الکاملین، خورشید سپهر امامت، جمشید سریر کرامت، واقف معارج لاهوت، عارف مدارج ناسوت، منبع عیون مشاهده، مجمع فنون مجاهده، مظهرانوار فتوت، مصدر آثار مروت فاتحه کتاب ولایت، خاتمه مصحف وصایت، عنوان صحیفه عنایت سر و چمن صیاحت، نمک خوان ملاحات، قمر سماء سماحت، قاضی محکمه قضا و قدر، صاحب راز حضرت سیدالبشر، آینه اسماء و صفات الهی، لایق مرتبه خلافت و شاهی، منصوص به نص من کنت مولاه فملی مولاه، مخصوص ما انتجته ولكن الله انتجبه؛ آن که هر فقره از ذوالفقار کلام او طبقه‌ای از طبقات فصحای عرب را در هم شکست و سلسله‌والیان ولایت، به نقطه دل صاحب هدایت او پیوست.

آنگاه به معرفی خود و بیان مراد خویش از این شرح پرداخته گوید:

«چون این ذره خاکسار و قطره بی مقدار، حسین بن معین الدین میدی (رَوْحُ الله قلبه بالفیض السرمدی) در سایر اوقات، به دل کامل او متوجه و به اهل صحبت او مشتبه است از عالم غیب، اشاره متزه از ریب رسید که این دیوان رفیع ایوان وسیع میدان را شرحی باید نوشت و تخم سعادت ابدی در اراضی قابلیات می باید کشت بنابراین مقدمه، قدم در این بحر عمیق نهادم و در مدینه علم را به مفتاح تحقیق گشادم و در تنقیح مقاصد و توضیح معاهد، قصب سبب از اقرا ن ریودم، و احتراز از ایجاز و الغاز و اجتناب از اطناب و اسهاب التزام نمودم.

این نظم که نعت آن برون است ز فکر دارد به جهان میان هر طایفه ذکر با این همه تلکسون به هر بیت شریف بودند عروسان معانی همه بکره

سپس گوید: «هر چند به یقین معلوم نیست که این بحر از خاشاک شعر غیرصافی است، اگر یک بیت شعر اوست مرا در دنیا و عقبا کافی است» و این سخن، کمال ارادت و عشق او را به امام می‌رساند.

اما چنانکه خود شارح اشاره کرد و ازین پیش نیز یاد آور شدیم هرآنچه در این دیوان آمده و به امام نسبت داده‌اند از آن حضرت نیست، چنانکه عالم ربانی و حکیم صمدانی حضرت آیت الله حسن زاده آملی در این باره تحقیق فرموده و منابع و مآخذی را به دست آورده‌اند که برخی از اشعار دیوان از امام علیه السلام نیست. در ذیل افادات معظم له را عرضه می‌داریم که در خور توجه است:

«عبدالعزیز بن یحیی بن احمد بن عیسی جلودی» جامع خطب و مواعظ و رسائل و کتب و قضا و دعای امیر» و نیز جامع اشعار منسوب به آن حضرت است. جدش عیسی جلودی از اصحاب ابی جعفر امام باقر (علیه السلام) است، عالم جلیل نجاشی در رجال گوید: «له کتب قد ذکرها الناس»، منها کتاب مسند امیرالمؤمنین (علیه السلام)، کتاب خطبه (علیه السلام) کتاب شعره (علیه السلام) کتاب الدعاء عنه (علیه السلام)، و چندین کتاب دیگر نیز از امیرالمؤمنین (ع) نوشته و نجاشی ذکر کرده است. این جانب اکثر اشعار دیوان منسوب به امیر علیه السلام را از دیگران یافته است و همه را با ذکر مأخذ و مصادر در تکمله منهاج البراعة (ج ۱ / ص ۳۰۶-۳۱۵) آورده است.

بسیاری از اشعار دیوان، بیان روایات مروی از آن جناب است که دیگران به نظم درآوردند و چون مضمون آنها از امیر (ع) است، اشعار را به آن حضرت نسبت داده‌اند؛ مثل ابیات «یا حار همدان من یمت برنی، الخ» که سیدحمیری قول امیر (ع) به حارث همدانی را به نظم آورده است، و اصل خبر را شیخ مفید در مجلس اول امالی خود نقل کرده است، و پس از نقل خبر گفت: «قال جمیل بن صالح و آنشدنی ابو هاشم السیدالحمیری، الخ».

قنبرش را چون سوادالوجه فی الدارین هست نور می‌گیرد مدام از روی قنبر آفتاب «لافتی الاعلی» در سینه خود کرد نقش ورنه از بهرچه می‌بینم فتا در آفتاب

آدم اولیا و خاتم اصفیا، صاحب اقسام مناقب، ناصب اعلام مناصب، اسدالله الغالب؛ علی بن ابی طالب-سلم الله علیه و علی من تقرب الیه چنانکه یاد شد او ارادتی خاص به مولای متقیان دارد و این عشق شورانگیز در سرتاسر شرح دیوان پدیدار است. او در شعری که در منقبت آن حضرت در دیباچه کتاب آورده و سروده خود اوست- و گویا از خاقانی استقبال و اقتفا کرده- گوید:

بسکه تا بد مهر حیدر هردم از سیمای من آسمان را سرفرازی باشد از بالای من چون سخن گویم ز مهر اجاش که آن دوش نبی است؛ پای در دامن کشد فکر فلک پیمای من بهر و صافی او سر تا قدم گشتم زبان تا نگردد غیر مدحش ظاهر از اجزای من طبع من تا گشت چون دریا ز فیض مرتضی ابر گوهر بار جوید فیض از دریای من گر نبودی ذوالفقار مهر او در دست دل لقمه‌ای کردی مرا این نفس از درهای من خاک راهش در دو چشم من به جای توتیاست نیک دیدم آفرین بر دیده بینای من نی که من تنها به مدحش سرفرازی می‌کنم غیر این هرگز کسی نشیند از آسای من ای صبا بر گردنت خاکم بیر سوی نجف بعد مردن چون فرو ریزد زهم اعضای من

او سپس درباره دیوان گوید: «دیوان اشعار حقایق اشعار که بی شائبه تکلف و بی رایحه تصلف، آسمانی است پراز کواکب حقایق؛ چمنی است پر از شقایق دقایق، مدینه‌ای است مشتمل بر هزار بیت معمور، سفینه‌ای است منظوری بر صد بحر مسجور، کانی است پر از جواهر لطایف و بحری است پر از لئالی معارف؛ کیمیایی که قلب ناقص را به صورت کمال رساند؛ عین الحیاتی که تشنه بادیه حجاب را زلال وصال چشانند، در ظروف حروفش آلف اسرار مندرج، و در سواد مدادش صنوف انوار مندمج...»



● همچنان که از آن حضرت، سخنان منشور و مستح نقل شده، سخنان منظوم و شعر نیز از آن نادره دوران بر جای مانده که در مطاوی کتب مسطور است؛ از جمله دیوانی است که آن را بدان امام منسوب می‌دارند. تردیدی نیست که هر آنچه در این دیوان آمده نمی‌تواند جملگی از آن حضرت باشد و قطعاً از آثار دیگران نیز در آن راه یافته و برخی از اشعار دخیل است.

مشغول عبادت و تلاوت قرآن است در حالی که جامه‌ای پشمین به تن دارد و هیچ سلاح و غیر آن نیافتند. آنان امام را به حضور متوکل آوردند؛ در حالی که آن عنصر پلید و خبیث به شرابخواری مشغول بود و بساط باده گساری گسترده، چون امام را بدید احترام کرد او را در پهلوی خویش نشانید. و با کمال بی‌آزرمی، جامی را که در دست داشت به امام تعارف کرد. آن حضرت فرمود: هرگز خون و گوشت من با خمرآلوده نشده است مرا معاف دار، متوکل گفت: پس شعری برایم بخوان. امام گفت: من کمتر شعر شنیده‌ام و کمتر شعر برایم روایت شده است، متوکل ابرام و اصرار ورزید و گفت چاره‌ای نیست جز اینکه شعری انشاد کنی و امام این ابیات را قرائت فرمود:

«باتوا علی قُلل الاجبال تحرسهم
غلب الرجال فلم تنفعهم القُلل
واستنزلوا بعد عزّ عن معاقلهم
واسکنوا حُفراً یا ثبَس مانرلوا!
ناداهم صارخ من بعد ما قبروا
این الاساور والتیجان و الحلل
این الوجوه التی کانت منعمه
من دونها تضرب الاستار و الکلل
فاصح القبر. عنهم حین سائلهم
تلك الوجوه علیها الدود یقتتل
قد طال ما اكلوا دهوراً و ما شربوا
واصبحوا بعد طول الاكل قد اكلوا
وطال ما شيدوا وثوراً لتحصنهم
فما رقاوا الدوز والاهلین و انتقلوا
وطال ما کثروا الاموال و انخرها
مخلفوها علی الاعداء و ارتحلوا

یعنی: بر ستیغ و قلّه کوهها شب را به سرآوردند و مردان نیرومند از آنان حراست می‌کردند، اما آن قلّه‌ها ایشان را سودی نرسانید. از پس عزت از ستیغ قدرت به زیر کشیده شدند و در حفره‌های گور جای گرفتند، و به چه بد جایگاهی فرود آمدند! پس از آنکه در گور مکان گزیدند، نداکننده‌ای بر آنان بانگ زد که کجا شد آن تختها و تاجها و زیورها، کجا شدند آن چهره‌هایی که در ناز و نعمت به سر می‌بردند و فراروی آنان سراپرده و حجابها می‌افراشتند! گور با زبانی گشاده از سوی آنان پاسخ گفت که اینک کرمها بر روی آن چهره‌ها در نبرد و کشاکشند، روزگاری دراز بخوردند و بیاشامیدند و از پی خوردنی طولانی، خود خورده شدند.

و از آن جمله است اشعار بسیاری در دیوان که نصایح امام به فرزندش امام حسن (ع) و امام حسین (ع) است که وصایای آن جناب را به سبطین به نظم درآوردند و از این روی اشعار به خود آن حضرت انتساب داده شد. علاوه اینکه سبک اشعار از حیث بلاغت و فصاحت نسبت به دیگر کلمات امیر (ع) چون خطب و رسائل و حکم و نهج و غیر آن بسیار متفاوت است و سست به نظر می‌آید، ظاهراً باید گفت رجزهایی که از آن حضرت نقل شده است اسناد آنها به آن جناب خالی از قوت نیست که سیرت ابطال عرب در میدان مبارزه این بود.

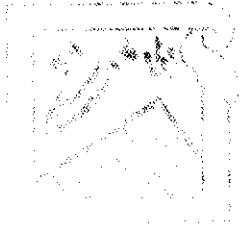
بسیاری از اشعار علی بن ابی طالب قیروانی به آن جناب نسبت داده شده که اشتراک در اسم، موجب این اشتباه شده است^(۱). مانیز از باب نمونه به موردی اشارت می‌کنیم: در نهج البلاغه شریف، نامه‌ای است از امام که برای برادر خود عقیل نگاشته و آن حضرت در آن نامه به دو بیت شعر از شاعر قبیله بنی سلیم تمثیل جسته و فرموده است: «کما قال اخوینی سلیم» و آن دو بیت این است:

«فان تسألینی کیف انت، فانسی
صبور علی ریب الزمان صلیب
یعزّ علی ان تری بی کآبة
فی شمت عاد او یساء حبیب»

یعنی اگر از من بپرسی چونی؟ من بر سختیهای روزگار، سخت شکبیا و توانایم گران است بر من که آثار اندوه در چهره‌ام نمایان گردد، تا دشمنی شادمان شود و شماتت کند و یا دوستی اندوهگین گردد. و در دیوان، این ابیات را به امام نسبت داده‌اند. اگر محقق استقصا کند بی‌تردید به مواردی ازین دست برخورد خواهد خورد که شعر از دیگری است و در این دیوان آمده. در سخنان ائمه معصومین به ابیاتی استشهد و تمثیل شده که به قرینه می‌توان گفت این ابیات از امام علی است. مثلاً: آنگاه که امام حسین (ع) در راه مکه به کربلا با فرزند دیدار کرد و از شهادت مسلم با خیر گشت بدین ابیات تمثیل جست:

«وان تکن الدنیا تعد نفیسة
فان ثواب الله اعلی و انبل
وان تکن الابدان للموت ائشنت
فقتل امرء فی الله بالسیف افضل
وان تکن الارزاق قسماً مقدرأ
فقلّة حرص المرء فی الکسب اجمل
وان تکن الاموال للترك جمها
فما بال متروک به المرء یبخل»

این ابیات با اندک تفاوتی در دیوان آمده بدین صورت که به جای «فان ثواب الله»، «فان ثواب الله» آمده و به جای «فما بال متروک»، «فما حال متروک» آمده و بیت دوم در پایان قرار گرفته است. نیز در شرح حال امام هادی علیه‌السلام آمده که متوکل آن حضرت را از مدینه به سامرا خواند؛ از بیم آنکه مبادا حضرتش علیه او قیام کند، مسعودی در مروج الذهب آورده که پس از انتقال امام علی نقی به سامرا، گروهی نزد متوکل سعایت کردند که امام، قصد خروج علیه تو دارد و در خانه خویش سلاح گرد آورده و نامه‌ها به شیعیان به اطراف بلاد می‌فرستد متوکل، جمعی از اترک را فرمان داد شب هنگام، ناگهان به خانه امام وارد شدند و به تفحص پرداختند و چیزی نیافتند، امام را دیدند که در حجره بر روی ریگ،



دیر زمانی، خانه‌های مستحکم ساختند تا از آنان حفاظت و نگاهداری کند، خانه‌ها و خویشاوندان را ترك گفته و کوچ کردند، چه زمانهای طولانی که مال اندوختند و دارایی ذخیره کردند؛ آن را برای دشمنان برجای گذاشتند و خود راهی دیار دیگر شدند.

چون امام، این ابیات را انشاد فرمود، حاضران مجلس متوکل بر امام بیمناک شدند و پنداشتند که او امام را خواهد آزد، اما آن عنصر فصاحت چندان بگریست که ریشش از اشک دیدگانش تر شد و همه حاضران بگریستند و متوکل فرمان داد تا بساط باده‌گساری را برچینند.

در مروج الذهب، ابیات نقل شده تا همین جاست و همین ابیات با مقداری اختلاف آمده، از جمله به جای فعل «اسکنوا»، «اودعوا» آمده و به جای «ماقبروا»، «بعثد فنههم»، و به جای «یقتل»، «تنتقل» آمده است که در این اختلاف و تفاوت، معنی برخی ابیات تغییر می‌کند.

اما در دیوان منسوب به امیرالمؤمنین (ع)، هفده بیت دیگر نیز پس از این ابیات آمده است:

اضححت مساكنهم وحشا معطلة
 وساكنوها الى الاحداث قدرحلوا
 سل الخليفة اذوافت منيته
 اين الجنود و اين الخيل و الخول
 اين الكنوز التي كانت مفاتها
 تنوء بالعصبة المقومين لو حلوا
 اين العبيد التي ارضدتهم عددا
 اين الحديد و اين البيض و الاسل
 اين الكفاة، الم يكفوا خليفتهم
 لماراه صريعا و هو يبتهل
 اين الفوارس و الغلمان، ما صنعوا
 اين الصوارم و الخطية الذيل
 اين الكماة التي ما جوالما غضبوا
 اين الحماة التي تحمي بها الدول
 اين الرماة، الم يمنع باسهمهم
 لما اتتك سهام الموت تنتصل
 هيات، ما منعوا ضيما ولا دفعوا
 عنك المنية اذوافى بك الاجل
 ولا الرشى دفعتها عنك لو بدلوا
 ولا الرقى نفعت فيها ولا الحيل
 ما ساعدوك ولا واساك قريتهم
 بل سلموك لها، يا قبح ما فعلوا!
 ما بال قبرك، لاياتى به احد
 ولا يطوف به من بينهم رجل
 ما بال ذكرك منسيا و مطرحا
 و كلهم باقتسام المال قد شغلوا
 ما بال قصرك وحشالانيس به
 يفشاك من كنفه الروع والوهل
 لاتنكرن فسادامت على ملك
 الا اناخ عليه الموت و الوجل
 وكيف يرجوادوام العيش متصلا
 و روحه بجبال الموت متصل
 و جسمه لبنيات الردى غرض
 و ملكه زائل عنه و منتقل



صاحب الذریعه از کشف الظنون نقل می کند که «میبدی را شرحی است فارسی بر دیوان امام علی که در اول آن هفت فاتحه آورده؛ هر يك مشتمل بر فوائدی و او در سال ۸۹۰ از نگارش آن فراغت یافته است و من می گویم که آن شرح در سال ۱۲۹۳ هجری در لکنهو به طبع رسیده، اما فواتح آن ساقط شده است. در اول کتاب آمده: «سپاس سعادت اساس و شکر عبادت لباس معبودی را... الخ» و از سخن صاحب روضات برمی آید که او مالک نسخه کامل آن بوده یا آن را دیده است و گوید آن شرح فارسی بزرگی است از میبدی بر دیوان امیر که بدان منضم ساخته فوائدی بی شماری و او قرار داده است در آغاز آن هفت فاتحه را که بیان می کند آراء متصوفه را و اشارت دارد به برخی از عقائد و رسوم و آداب و حکایات و احوال آن قوم و مراتب ترقیات نفوس و بیان انسان کبیر و صغیر و هرآنچه متعلق به اوست از مسائل حکمت و ریاضی و کلام، و در فاتحه هفتم شرحی وافی از فضائل و مناقب و معجزات و مکارم اخلاق امیرالمومنین آورده و صاحب روضات، بسیاری از عبارات میبدی و آنچه در ستایش دیوان و افشا کننده آن آورده نقل می کند و با این همه بر تشیع او تأکید ندارد.»

این بود ترجمه سخنان صاحب الذریعه درباره کتاب؛ اما این کتاب با همان خصوصیتی که صاحب کشف الظنون و صاحب روضات آورده اند، در دست نگارنده است، یعنی با همان فواتح هفتگانه که شرح آن در آغاز این مقال رفت. در پایان این شرح آمده: «تمام شد این ارقام پریشان به یمن همت درویشان، در تاریخی ربیع الثانی فیض نشان؛ صفر تسعین و ثمان ماه از هجرت خاتم.»

و از آن پس ابیاتی عربی را که خود در نعت پیامبر و خاندان او سروده و از کتاب ذریعه نقل شد، به اضافه این بیت می آورد:

ارجو بذاك رضا المهيمن وحده
يوم السوفوف علی ظهور السامره

و بعد از آن نیز هشت بیت دیگر به زبان عربی در همین معنی آورده و در فرجام سخن می گوید:

«كَرَّرْتُ هَذِهِ الْحُرُوفَ لِلاخِ الرَّؤُفِ، مَرَكِزِ دَائِرَةِ الْهَدَايَةِ، ذَوَالدَرِيهِ وَ الدَّرَايَةِ، دُرُوجِ الْاِقْضَالِ، دَرِيٍّ بَرَجِ الْاِكْمَالِ، ذِي الْحَسَبِ الْبِهِيِّ، الْمَنْتَسِبِ اِلَى سَمَاءِ السَّمَاةِ، الْمَسْمُومِ اِلَى الْبِلَاغَةِ وَ الْفَصَاةِ مَحْرَرِ قَصَبَاتِ السِّيْقِ عَنِ الْاِقْرَانِ وَ الْاَكْفَاءِ وَ عَيْنِ الْاَعْيَانِ، تَقِيًّا لِلدِّينِ مُحَمَّدًا، لِاِزَالِ مَوْبِدِّ اَوْ اِرْجَوَانَ يَذْكَرُنِي فِي مَوَاضِعِ الصَّلَوَاتِ وَ فِي مَجَالِي الْخُلُقِ وَ الْخُلُوتِ. وَ اَنَا خَادِمُ اَهْلِ الْيَقِيْنِ، حَسِيْنِ بَيْنِ مَعِيْنِ الدِّينِ جَعَلَهُ اللهُ مِنْ اَهْلِ الْفَنَاءِ وَرَزَقَهُ رَحِيْقَ الْبَقَاءِ اللهُ الْحَمْدُ وَ الْعِنَةُ وَ السَّنَاءُ وَ الْبِهَاءُ وَ النِّعْمَةُ. اللهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ سَلِّمْ.»

معلوم نیست که این کتاب در کجا به طبع رسیده زیرا در آن اشارتی به این امر نشده است، تنها در پایان کتاب آمده:

«وَقَدَّتْهُمُ الْكُتَابُ بَعُوْنَ الْمَلِكِ الْوَهَّابِ فِي اثْنِي وَعَشْرِيْنَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ سَنَةِ خَمْسَةِ وَثَمَانِيْنَ وَمِائَتِيْنَ بَعْدَ الْاَلْفِ، اللهُمَّ اِنِيْ اَسْئَلُكَ الْعَفْوَ وَ الرَّضَا»

در خاتمه یادآور می شود که بسیار شایسته و به جا است که این شرح شریف و تألیف منیف تجدید طبع گردد و در دسترس اهل ادب و شیفتگان مولای متقیان قرار گیرد.

